

# زندگ آموزگاران روزگار

چهار معلم و فعال حقوق معلمان از شرایط امروز جامعه معلمان ایران می‌گویند

## گروه اجتماعی

روزي ماندگار در خاطرات زنگار گرفته دانش‌آموزان ديروز و چند زنگ متفاوت در زندگي دانش‌آموزان امروز ایران؛ ۱۲ اردیبهشت حالا بخشي از تاريخ ایرانيان است هر چند که اهمیت آن به همین مرور خاطرات یا جشن‌هاي رسمي و تبرىك‌هاي پر از تعريف خلاصه نميشود و حالا سخن از مصایب علمي و دغدغه‌هاي معلمان جدي‌تر از همیشه مطرح است.

اعتراض‌هاي صنفی معلمان اگرچه پرتکرارترین خبر چند سال گذشته در حوزه معلمي بوده اما نگرانی درباره برخی شیوه‌هاي تحمیلی آموزش،

محتوای کتاب‌های درسی، پولی شدن آموزش و همچنین محرومیت دهک‌های محروم جامعه از تحصیل و ده‌ها موضوع دیگر هم محورهای اعتراضات معلمان بوده و همچنان هم پابرجاست.

در چنین شرایطی روز معلم امسال با یک پرونده حل نشده دیگر هم گره خورده و آن‌هم انتخاب سکاندار این وزارتخانه و مهم‌تر از آن سرنوشت چندین طرح برجسته و خبرساز این حوزه است. با این پیشزمینه و به مناسبت این روز خاص قلم را به دست معلمان بسپاریم تا از معلمی و دغدغه‌های آموزگاری بگویند. در ادامه چهار معلم و فعال حقوق معلمان از تلخ و شیرین معلمی و خواسته صنفی و اجتماعی خود می‌گویند.

## روز معلم و گم‌شده مرجعیت معلم

علی پورسلیمان



بزرگداشت «روز معلم» هر سال برگزار میشود بدون آنکه تحول یا تغییر خاص یا قابل ملاحظه‌ای در اوضاع و موقعیت «معلم» صورت پذیرد.

وزارت آموزش و پرورش مطابق معمول هر یک از روزهای این هفته را به مناسبتی نامگذاری کرده یا در بخشنامه‌ای به چگونگی انجام این مناسبت می‌پردازد.

وزارت آموزش و پرورش و سایر نهادهای رسمی مناسبت «روز معلم» را شهادت مرتضی مطهری یادآوری کرده و پوسترهایی مناسبتی هم با این محوریت منتشر میشوند.

تاکنون هیچ‌گونه تفاهم یا تقریبی میان این دو نگرش کاملاً متضاد به این مناسبت حاصل نشده است.

اما تصور اکثریت معلمان ایرانی از «روز معلم» چیست؟ بسیاری از معلمان تصور و انتظارشان از «روز معلم» همان تقدیرنامه

و هدیه‌ای است که ممکن است ازسوی مدیر مدرسه یا دیگر مدیران و مقامات به آنان داده میشود به این امید که این تقدیرنامه در اموری مانند ارزشیابی یا اخیراً موضوع رتبه‌بندی به کار آید. «معلم ایرانی» حتی ممکن است «روز جهانی معلم» را هم نداند یا اطلاعی در مورد آن نداشته باشد به ویژه آنکه در نظام آموزشی ایران به دلایل مختلف بزرگداشت یا گرامیداشت «روز معلم» با اعتراض و تجمع و... و متعاقب آن بازداشت و دستگیری قرین شده و بسیاری از معلمان ما از وضعیت سایر نظام‌های آموزشی و جایگاه معلمان در هرم تصمیم‌گیری جز برخی «خرافات صنفی» یا «میزان حقوق» اطلاعات دیگری ندارند.

بازاندیشی با محور «تفکر انتقادی» که غایت نظام‌های آموزشی با محوریت «معلم حرفه‌ای» است این پرسش را به جد مطرح می‌سازد که آیا این مناسبت و شیوه‌های بزرگداشت آن کمکی به مرجعیت رو به زوال معلمان که «معیشت و تمشیت» ترجیح‌بند مطالبات آنان است، کرده است؟ کجا و تا کجا را باید دید و نشست.

مدیر «صدای معلم»

# معلم آرمانی را «آموزگارِ روزگار» میدانم

## نوگل روحانی

وقتی به معلم فکر میکنم، تعاریف متفاوتی به ذهنم خطور میکند. پارکر پالمر معلم را «قهرمان فرهنگ» مینامد که کارش گسترش خیر جمعی و انتقالش از نسلی به نسل دیگر است. آنتونیو گرامشی، معلم را «روشنفکر ارگانیک» میداند که وظیفه‌اش بسط آگاهی در اقشار مختلف اجتماع و بی‌اثر کردن هژمونی حاکم است. هنری ژيرو، معلم را «کنشگر» می‌بیند که کلاس درس عرصه ایستادگی‌اش مقابل ستم و بیداد و تبعیض است. در خوانشی رادیکال‌تر، پیتر مک‌لارن معلم را فردی «انقلابی» میداند که وظیفه‌اش شوریدن علیه هر شکلی از ساختارهای سرکوبگر است.



اما به راستی معلم کیست و در کدام تعریف می‌گنجد؟ برخی معلمان را نقد می‌کنند که عافیت‌طلبند و صرفاً به دنبال مطالبات معیشتی؛ آن‌هم در زمانه‌ای که مدرسه بیش از هر وقت دیگری، عرصه تاخت و تاز است. برخی دیگر بر این باورند قرار نیست و نمی‌شود همه معلم‌ها را کنشگر اجتماعی و سیاسی خواست. معلم جز جامعه، در برابر دانش‌آموز و درسی هم که می‌دهد مسوول است و نباید حیات کلاس درسش را به مخاطره افکند. فارغ از اینکه حق به جانب کدام دو سرطیف باشد، من اما معلم آرمانی را «آموزگارِ روزگار» می‌دانم. آموزگاری که گرچه خنثی و بی‌اعتنا به جهان اطرافش نیست، اما حواسش به یادگیرنده و علمی هم که می‌آموزد، هست. معلمی که جهان را به سخن درمی‌آورد. بین درس و زندگی رابطه برقرار می‌کند. در مرز آرمان و واقعیت می‌ایستد و اجازه می‌دهد دانش‌آموزان از او و از کتاب و از جهان، درس زندگی بیاموزند. چه کنشگر باشد چه نباشد، آموزگار است، آموزگارِ روزگار.

مترجم کتاب شهامت تدریس

## «روزهای ناگزیر»

### شقایق خادم

هرچیز که در زندگی انسان رخ می‌دهد، ناگزیر است. ضروری است. هر رویداد نیاز مبرمی است. هر شادی، غم، صلح، عشق و نفرت برای ما نفس است. اگر نباشند خفه می‌شویم و می‌میریم. در واقع آدمی را از تقدیرش گزیری نیست. مثل معلمی، مثل هزاران اتفاق دیگر که در تقدیر من رخ داد. تصویر شگفت روزهایی که در مدرسه مشغول تدریس بودم را در کنه ضمیرم نگه داشته‌ام تا فراموش نکنم که در این چرخه معیوب زندگی، هنوز جایی برای زیستن وجود دارد. روزهایی که آفتاب درخشندگی عجیبی داشت. همه‌چیز در نورش جلا و طراوت می‌گرفت. روزهایی که از آفتاب روشن بودم تاریکی و تنهایی پرمالات جایی برای زیستن در کنارم نداشت. مدرسه و کلاس درس!

یعنی همان تکرار دوباره جهان مطلوب کودکی. تکرار روزهای درس خواندن و بهانه عجیب و غیبت‌های مکرر و خاطره‌های قابل حمل. هربار که حافظه‌ام را ورق می‌زنم خاطرات جدیدی از دانش‌آموزانم به یاد می‌آورم. حافظه بلندمدتی که برای حفظ خاطرات گذشته و آینده نیازی به عوض کردن پوشال‌هایش نیست. خاطرات رنگارنگی که از زنگ‌های فارسی و انشا گرفته تا زنگ‌های تفریح همه و همه در ذهنم حک شده است. اغلب زنگ‌های تفریح همراه بچه‌ها به حیاط مدرسه می‌رفتم. گاهی دنیا را از دریچه دیدشان تماشا می‌کردم. روی نگاه‌شان به ماه، به درخت صنوبر، به آواز دریا، به رفاقت‌ها تامل‌برانگیز بود. بچه‌هایی که هرکدامشان از دل کتابی نانوشته بیرون آمده بودند و با صدای خنده، همهمه، جیغ و گریه از زمین از خوردن و زخمی شدن، مدرسه را روی سرشان می‌گذاشتند.

میان آن هیاهو که باشی انگار وسط تالار قهرمانان و صدقهرمانان تاریخ ایستاده‌ای که کسی فرصت نکرد داستانش را بنویسد و تو فقط فرصت تماشايش در لحظه را داری. آن روزها لازم بود که گاهی قلبم موتور برق باشد و اضطراب در آن کارگر نیفتد. لازم بود گاهی اعصابم از دست بچه‌ها از جنس فلز موشک و سفینه فضاپیماها باشد. لازم بود که توانم برای شاد بودن مثل فروریختن آبشار نیاگارا باشد که هیچ چیز سرراهِش را نمی‌گیرد.

اما درسم چه بود؟ درس زندگی؟ درس اعتدال؟ یا درس ادای حق انسانیت؟ هایدگر می‌گوید: من چیزی به کسی یاد نمی‌دهم، بلکه زمینه یادگیری را فراهم می‌کنم. من هم به قصد همین جمله کودکان و نوجوانان را با طول و عرض و ژرفای ادبیات آشنا می‌کردم و زلفی‌گره می‌زدم. از چهار سخنگوی وجدان ایران (فردوسی، مولوی، حافظ و سعدی) گرفته تا ابتهاج‌ها و شفیعی کدکنی‌ها و اسلامی ندوشن‌ها که تپش‌های قلب ایران معاصر را در خود نشان دادند. از نویسندگانی که سبک و شیوه روایت‌شان چنان در جانم نقش‌بندی شده که خلاصی از آن مقدور نیست. در دنیایی که با همه ادعای علم و اعجاز فنی هنوز سر انسان به سامانی گذارده نشده و پیوسته خبر از بی‌اخلاقی روز افزون، ویرانی و نفرت‌پراکنی است تعجیبی ندارد که به سرچشمه ادبیات پناه برده شود. اغلب به آنها گفته‌ام که برای رهایی از تزلزل زندگی و برای اینکه به تکیه‌گاه محکمی دست یابند این جمله از استاد شفیعی کدکنی را فراموش نکنند که گفته است: «آنچه برای انسان مهم است روحیه است، روحیه است، روحیه است.»

می‌خواهم بگویم که مدرسه برای معلم همان‌جایی است که اگر بچه‌ها نباشند ملال زندگی او را غارت می‌کند. همان‌جایی که با دیدن بچه‌ها امید به آینده دچار انسداد نمی‌شود. برای معلم مایه خوشبختی است

که میان کودکان و نوجوانان بنشینند و شخصیت‌شان را آرام آرام در جاده‌ای شکل دهد و بسازد که خودش میدانند که هیچ راه برگشتی از آن نیست. معلمی که درسش زمزمه عشق و محبت باشد، همه جوانب زندگی را شکافته و در عشق تمرکز کرده باشد و عصاره‌اش را از نسلی به نسلی دیگر بازتاب دهد.

این چرخه تکرار خواهد شد و فرد دیگری با کوشش و جست‌وجو و آرزومندی این راه را طی خواهد کرد و شاید سالی، روزی زیر سایه درخت چنار حیا، فرزندم به معلمش رو کند و از رویاهایش بگوید.

ما می‌آییم و می‌رویم. خوشا آن دم که بتوانیم با رویاهامان زندگی کنیم و فرزندان‌مان شایسته و قدردان برای ایران تربیت کنیم که امانتدار امروز و فردای این سرزمینند. دلم که گوهر اسرار حسن و عشق در اوست توان به دست تو دادن گرش نکو داری

# مجلس و دولت ریسی و آموزش و پرورش

## محمد داوری

آخرین سال مجلسی که کل دوره آن صندلی ریاست در اختیار محمدباقر قالیباف با پیشینه نظامی بوده و دومین سال دولت ابراهیم ریسی که پیشینه کاملاً قضایی داشته در حال سپری شدن است و حاصل این مجلس و این دولت برای دستگاه مهم و بزرگ آموزش و پرورش چیزی جز بی‌ثباتی و تنش و ناامنی و نارضایتی نبوده است.

در حالی که انتظار می‌رفت پس از دوره کرونا مدارس با ثبات و کارآمدی نسبی آسیب‌های دوره کرونا را جبران کنند، متأسفانه سال تحصیلی جاری اگر نگوییم بی‌ثبات‌ترین سال تحصیلی دو دهه اخیر به جرات می‌توان گفت یکی از بی‌ثبات‌ترین سال‌های تحصیلی بوده است که قربانی این بی‌ثباتی ناشی از بی‌تدبیری مجلس و دولت در درجه نخست دانش‌آموزان و سپس فرهنگیان بوده‌اند.

برای اثبات این بی‌ثباتی همین بس که گزینه سوم پیشنهادی دولت پس از عدم رای اعتماد مجلس به دو گزینه نخست دولت ریسی، رکورد میانگین دوره وزرای آموزش و پرورش پس از انقلاب را شکست و در کمتر از یک‌سال و نیم محترمانه برکنار شد هر چند این برکناری استعفا

نام گرفت.

مجلس هم که یوسف نوری را با رای بالای پس از رد گزینه اول و دوم مورد اعتماد دانسته بود پس از بی‌ثباتی‌ها و بی‌تدبیری‌ها چه در جریان اعتراضات صنفی معلمان و چه در جریان اعتراضات مدنی دانش‌آموزان و چه در اجرای رتبه‌بندی معلمان شاغل و پیگیری همسان‌سازی معلمان بازنشسته و از همه مهم‌تر بحث مسمومیت دانش‌آموزان، چاره‌ای در مقابل افکار عمومی جز انتقاد از وزیر و تهدید به استیضاح ندید، چون قبل از رسیدن فصل درو نمایندگان متوجه کاشته خود شدند و در سال آخر مجلس که دوباره خود را برای انتخابات مجلس بعدی آماده می‌کنند ژست دفاع از حقوق دانش‌آموزان و معلمان را گرفته‌اند.

دولت هم که در تامین بودجه آموزش و پرورش به ویژه اعتبار رتبه‌بندی مانده بود چاره‌ای جز واکنش نشان دادن به اعتراضات معلمان و دانش‌آموزان و والدین جز مجبور کردن نوری به استعفا نداشت تا شاید کمی از خشم و اعتراض‌ها بکاهد.

حالا در آستانه روز معلم، وزارتخانه پر از مساله و مشکل با سرپرستی اداره میشود که گذشته از صلاحیت و کارآمدی او معلوم نیست که گزینه مورد نظر دولت باشد یا نه و از مجلس رای اعتماد خواهد گرفت یا نه.

خلاصه کلام اینکه آموزش و پرورش از مجلس و دولت ریسی تاکنون نه تنها طرح و تدبیری راهگشا ندیده است، بلکه در این دوره چالش‌ها و تنش‌ها و ناکارآمدی‌ها و بی‌ثباتی‌ها بیشتر و بیشتر شده است و این شرایط نارضایتی و ناامیدی را در بدنه فرهنگیان و دانش‌آموزان و خانواده‌ها تشدید کرده است و آنچه این روزها از سوی مجلسی‌ها و دولتی‌ها نیز پیرامون آموزش و پرورش ابراز میشود، امیدبخش نبوده و انتظار می‌رود چاره‌ای اساسی اندیشیده شود تا بیش از این فردای کودکان و نوجوانان این مرز و بوم تیره‌تر نشود.

منبع: روزنامه اعتماد 12 اردیبهشت 1402 □□□□□□